

که رسم هر مرد بزرگ است کار و فکر خصوصی خود را بما ناکفت
و ما هم از او نخواستیم . هنوز نمی دانیم که او قصد کجاها را دارد
و برای انجام کدام يك از اتمام خیالات خود قدم بر می نارد

همینقدر دانستیم که متصدی يك انقلاب و تجدیدی خواهد شد
و خیلی خوشوقتم از ملاقات این ناخه ای که ابتدای نبوغ و طلوع
او است و برای شرق خیالاتی در نظر دارد

ما را خلاف آنچه را که قبلا شنیده و تصور داشتیم از این ساعت
بعبد شرق را قابل پروردن مردان کافی خواهیم دانست بالاخص
ایران که در آتیه خواهیم گفت که هوایش بقدری پرورنده هوش است
که شاید نظیر آن در دنیا کمتر جایی باشد جز اینکه افکار ایرانیان
اجتماعی نشده . تنها هوش افراد است که طبیعی و قابل توجه است
ایران خیلی مدارس و معارف لازم دارد تا نتیجه از مواهب طبیعی
گرفته شود .

حالا زود است که ما وارد شرح این مطالب شویم اما پس از
مدت کمی بایران خواهیم رسید و خوب و بد آنجا را بهمان قسمی
که بینیم و بفهمیم ذکر خواهیم کرد

يك نکته ای که سید جمال بکشیش گفت و من خیلی آن را
بسندیدم این بود :

جناب کشیش تبایعات شما در شرق و در میان ملت اسلام فقط
باسم مذهب نتیجه ندارد زیرا سیر بتقهقر يك امری است غیر طبیعی
ملت اسلام چون نسبت بمات مسیح تاخر زمانی دارند هرگز بتقهقرا
بر نمیگردند اگر مقصود این باشد که اعتراف بنبوت حضرت مسیح
کنند . این اعتراف را ذتأرارند بلکه خود را امری و ابصر از شما
میدانند و می گویند ما مسیح را بهتر از مسیحیان می شناسیم چه

که اضافه از ادله داخله مسیحیت ما شوهدی از قرآن نیز بر عظمت و قدر مسیح داریم پس بیش از مسیحیان می دانیم و بیشتریم . و اگر مقصود این باشد که دست از پیغمبر (ص) و قرآن و عبادات خود بردارید و بقوانین مذهبی مسیح بگرایند امری محال است زیرا گفتم این قضیه يك سیر قهقرائی است و آن مخالف طبیعت است .

پس شما بهتر است که از عناوین و تبلیغات مذهبی کاسته بر عنوان علم و تمدن و لزوم اتحاد بیفزائید و کمک های علمی و فنی بمردم شرق بکنید در امر مذهب عصبیت نکنید تا عصبیت نهیند بلکه مؤسسه عام المنفعه تأسیس کنید تا مورتالفت بین شما و اهل اسلام گردد آیا بهتر این نیست ؟

پیش از آنکه ملکم او را جواب گوید من سبقت جستگه گفتم چنین است اقا و ملکم هم تصدیق کرده تشکر نمود .

سید جمال گفت . من با اینکه مسلمانم اگر دسترس پیدا کنم حتی میل دارم مسلمانان را بابت پرستها دوست و یکانه کنم . بلی شرع مقدس اسلام مشرك را خوب نشمرده بلکه آن طور در حقش حاکم است که شما دانسته اید و آن را موضوع قرار داده اید ولی من عقیده دارم که میتوان راه سهل تری را اتخاذ کرد که با اصول اسلامی بر نخورد و يك رفتار دوستانه هم ایجاد شود زیرا دنیای امروز تنفر و عصبیت را نمی پسندد و تکفیر و تنجیس و تجنب را امضاء نمی گذارد .

فقها و مجتهدین در هر دین باید موقع شناس باشند من برای همه اینهایی که گفتم باجتهاد خود عمل خواهم کرد و در ایجاد يك اتحاد اسلامی بلکه يك اتحاد شرقی کوشش خواهم نمود اگر اتحاد ملل شرق و غرب حاصل میشود در اولین درجه

حائز اهمیت بود و دنیا را آرامش بدید میبگشت اما این قدری مشکل است برخلاف اتحاد شرق که خیلی اساس و اتحاد اسلامی که از آن اسان تر است

سخنان این ناغه شرقی اینجا ختم شد . و پس از چندین سال فهمیدم که او بر طبق مرام خود خیلی مسافرتها کرده و با سلاطین و رجال سیاسی ملاقات ها کرده و مذاکراتی انجام داده و حتی در هندوستان کوشش بسیار کرده است که بین مسلمین و هندود و عبده اصنام يك الفت و اتحادی ایجاد نماید و اگر چه مساعی او نتیجه فوری نداده ولی بی اثر هم نخواهد بود و الان که این کتاب را مینویسم او در اسلامبول است و شهرتش در همه جا بزرگ شده وصیت علم و سیاستش منتشر است جز آنکه مردم شرق همه قدر او را نمی دانند و من دیده ام که خیلی کسان دشمن جان او هستند همان قسمی که ولتر را دشمن بودند

سید جمال تالیفاتی دارد که من هنوز آنها را بدست نیاورده ام ولی بعضی مکاتیب او را که بدوستان خاص خود نوشته دیده ام خیلی فکرش انقلابی است و آثار قلمیه اش هم علمی و متین است

مسافرت ایران

پس از معاوضاتی که با سید جمال افغانی صورت بست شوق و میل من بر مسافرت بایران زیاد شد

پیش از این مجلس فقط برای دختر شبی با کشیش و خانمش بر حسب الجاء و ضمناً بجهت تحصیل معاش و بدست آوردن پولهایی در عوض اموال مسروقه که جبران مالیه مادموازل ما و خودم و یافتن سرمایه عروسی موکول بان خواهد بود تصمیم بر مسافرت داشتم . اما از این بعد میل بدیدن دربار ایران و استحضار از

روحیات و سیاسیات ایرانیان و قواعد و عوائد ایشان و پیش بینی از آتیه این مملکت قدیم بیشتر مرا ترغیب بر این مسافرت خواهد کرد تا تحصیل يك پولی که نسبت ثروت هنگفتی که بعد از این نصیب من خواهد شد قابل توجه نیست

بلی در ابتدای جوانی انهم برای کسی که دوچار عسرت شده باشد صد منات پول خیلی مهم و بزرگ است (خصوصاً پولی که خدا رسانیده)

اما کم کم کار بجائی میرسد که انسان بمليون و ملیارد هم اعتنائی نکرده چیز های دیگری را طالب می شود . يك نکته علمی يك لطیفه ادبی يك فلسفه اجتماعی يك ادم تاریخی يك بنای کهنه یا تازه که قابل توجه باشد و بالاخره يك چیزی که بر اطلاع انسان بیفزاید در نظر او مهم تر است تا يك مليون پول

بناء بر این مقدمات که ذکر شد در انشب که ساعت اولیه ان را در مصاحبت سید جمال بر گذار کرده بودیم همه ذکر و فکرمان مصروف مسافرت بود و ملکم با خانمش فوق العاده خوشحال بودند که در این موافقت من هیچگونه تکلفی نیست و من با میل و رغبت تمام حاضر بر حرکت گشته ام

روزانه دیگر پاسپرت هارا حاضر کردیم . لوازم سفر را مهیا ساختیم با اداره کشتی رفته تحقیقات بعمل آوردیم پراخود پشتوای برای روز دوشنبه حاضر خواهد بود لهذا بابط چهار نفری گرفته و دو معهود در ساعت پنج مد از ظهر و یا اگر که گفتیم بنوگری و مترجمی ما ایران بیاید در (پروی گیلاس) درجه اول پراخود قرار گرفته رفقای که در اینمدت پیدا کرده بودیم و قبلا گفته شد که با من و خانم خیلی دوستی داشتند همگی تا توی کشتی مشایعت نموده مانند

اعضای فامیل یا داری و وفاداری کرده مارا ممنون ساختند و پس از اعلان حرکت کشتی آنها وداع نموده مراجعت کردند و بلافاصله کشتی بسیاحی بحر خزر مشغول شد و دیده گریبان ژک بسمت وینه باز و نقش صورت ماد موازل را مثل در اینه قلب منعکس بود. اری محبت بیش از همه کس باستقبال و مشایعت میاید. دوستی بیش از هر آشنا و رفیق خود را حاضر می سازد. عشق در مواقع انتقال از حالی بحالی خود را میاندازد و باحوال پرسی عاشق و معشوق میاید

بحر خزر

بحر خزر دریای کوچکی است که اغلب اوقات در انقلاب است کشتی های بحر خزر نیز كوچك و كم اعتبار و از این رو کمتر شده است که مسافری بی انقلاب خاطر ازان دریا عبور کند وقتی که چند میل مسافت پیموده شد و از ساحل بادکوبه دور شدیم اتفاقاً باد شدیدی وزیدن گرفت و دریا را مه و باران احاطه کرد من که بمسافرت دریا بسیار اموخته بودم بقسمی که از هیچ طوفان و انقلابی اندیشه نداشتم در این مسافرت طوری حالم منقلب گشت که پس از دو سه ساعت الی حالی بگوشه افتادم دیگر حالت ملکم و خانمش معلوم است

ما همه متوقع بودیم که در وقت انقلاب حال و استفرغ و تهنوع های پی در پی (البرت) اکبر بفریاد ما برسد ما را مالش بدهد ترشی بدهان ما بگذارد اما بر خلاف انتظار خود اثری از خدمات اکبر ظاهر نشده حتی خودش را ندیدیم و بعد معلوم شد که او حالش از ما بدتر بوده است و بتجربه دانستیم که در اینگونه مواقع هیچ نوکری قوی هم بکار انسان نمی آید. فقط باید قانع شد باینکه او سربار اربابش نشود. باز در طی این انقلابات بیاد محبوبه خود

افزاده گامی با خود میگفتم ممکن است اشتی ما غرق شود و دیگر جمال زیبای دوست خود را ببینم . باز که اندکی شمال راحت می وزید امیدوار بحیات خود شده چشمی می گشودم ودلی خورسند می یافتم

غم بالای غم

غم بالای غم اینست که در يك همچو دریای بر انقلاب پر اضطراب نزدیک صبح بود که یکمرتبه دیک کشتی شکست و پیتان با همه عمال که تا آن ساعت اضطرابی نداشتند و بباد و طوفان واقعی نمیکذاشتند تماماً دوچار اضطراب شدند و داد و فریاد و اه و ناله کارکنان کشتی بلند شد . این را فقط می فهمیدم که روسی را خوب میداستم اما ملکم و مادام جز صدای صوت و هیاهو و انگر انداختن کشتی بر مطلبی اکاه نشدند من نیز از آن ها مسئله را مخفی داشتم اکثر مسافرین هم از این حادثه بی خبر ماندند و الا ممکن بود بعضی از انها که ضعیف بودند زهره خود را بیازند

بالجمله بخطر نزدیک شدیم بقسمی که از ما تا سر منزل عدم قدمی بیشتر فاصله نبود . اه ایا باز هم امید حیات داریم؟ بلی باز هم وسیله نجات پیدا میشود

من نمیدانم خداست ، طبیعت است ، بخت و اقبال است قضا و قدر است چه چیز است که در همچو موقع خود را نشان میدهد و داهای شکسته را جیره میکند

اری این همان خدای مهربان است که مردم او را کم کرده در اینگونه مواقع میجویندش . این همان خداست که اسان در مواقع خوشی و راحتی او را فراموش کرده و او را هم بزبان نمیآورد اما در پرتگاه مهیب . در دریای متقلب . در بیابان هولناک . در وقت

حمله خصم . در مرض مهلکی (طیب مأیوسانه از معالجه اناسمهفا داده و بالاخره در مرحله خطرناک او را شناخته باوی طرح دوستی میاندازد او را تملق میگوید خود را عاجز و او را مقتدر میخواند و او هم از مرحمت و لطف درغ نمی نماید

دریا نوردان میدانند که کشتی معیوب را يك باد خفیف می تواند غرق کند اما اگر باد و طوفان نباشد ممکن است باهمان دوری که در کشتی هست تا مقداری رفت و انرا راه برد و برگذار کرد تا وقتیکه نسیم نجاتی از طرفی بوزد

اما در این دریای پر انقلاب و کشتی معیوب چه خواهد شد تصادف غریب طبیعت یا قدرت عجیب الهی این بود که بمحض شکستن ديك کشتی باد و طوفان دریا تخفیف یافت و کم کم تا هنگام طلوع افتاب بکلی هوا آرام شد

کارکنان کشتی خواستند همان کشتی شکسته را دوباره بدریا نوردی اندازند ولی رئیس کیل رأی نداده چنین گفت چند ساعتی صبر می کنیم شاید یکی از پراجود های تجارتی برسد و ما بار و مسافر خود را بدان نقل نمایم تا بی خطر عبور نمایند زیرا اگر کشتی را حرکت دهیم و اندکی شکستگی ديك زیاد شود یا باد و طوفان کمی احاطه کند بدون شك غرق خواهیم شد

خلاصه پنج ساعت این کشتی معیوب در وسط دریا توقف کرد در حالتیکه از خشکی حتی بقدر يك وجب از قله های کوه هم بنظر نمیرسید و این چهار پنج ساعت توقف برای کسیکه از مجاری امور اطلاع داشت خیلی وحشتناک بود اما کسانیکه علت این توقف را نمی دانستند غمی نداشتند و گاهی هم غرغر میکردند که اینجا چه جای توقف است چرا حرکت نمیکنند

بالجمله يك ساعت پیش از ظهر صدای بوق کشتی بگوش ما خورد و من بر عرشه رفته با کمال سرور انتظار ان را کشیدم تا وقتیکه رسید و کاپیتان از بالا به انها اخطار کرد که کشتی ما معیوب و بخطر نزدیک است لهذا انها لنگر انداخته بار و مسافرین را به خود نقل کردند

مسافرین اظهار حیرت نموده و ملکم باخانمش در شکفت بودند که علت نقل کشتی چیست ولی من سر انرا نگفتم تا وقتیکه در کشتی دیگر قرار گرفتم

همین که قضیه را برای ایشان نقل کردم خانم زنگش پرید و اندامش به لرزه در آمده بر جا نشست و نزدیک بود غش کند . انوقت فهمیدم که تدبیر من خیلی بموقع بوده که او را از قضیه آگاهی نداده ام .

باری امروز و شب هم روی دریا بودیم و معمولا سیزده ساعت دیر تر بندر انزلی رسیدیم

و چنانکه بعد از دوازده روز بمن خبر رسید اخر ان کشتی در نزدیکی انزلی غرق شد اما تلفاتی وارد نشده زیرا مسافر نداشته و کارکنان کشتی هم بقدر لزوم قایق داشته اند و خود را به ساحل نجات رسانیده اند

بندر انزلی - ایران

پیش از آنکه شرح دهیم بندر انزلی را شروع می کنیم به جغرافیای طبیعی و موقعیت ایران امروز و ایران قدیم ایران امروز عبارت است از يك مملکت خوش آب و هوای متناسب یعنی متناسب از حیث اراضی و جنگلها و معادن و سایر مایحتاج زندگانی از رود و نهر و بیلاق و قشلاق و زمینهای مسطح حاصل

خیز و گوهستانهای خوب و غیره و غره

ایران امروز از سه طرف بدریا ملحق میشود از طرف شمال
ببهر خزر و از جانب جنوب غربی بخلیج فارس و از طرف جنوب
شرقی بخلیج عمان

ایران امروز نسبت بایران قدیم خیلی کوچک است بقسمیکه
گویا يك هفتم از اراضی قدیم آن باقی مانده بنام ایران موسوم است
و شش قسمت دیگرش، مغضوب گشته و منافعش مسلوب شده

تاریخ نشان می دهد که ایران قدیم عبارت بود از سیصد و
صصت ایالت و ولایت و اینک ایالات و ولایات آن بسی قطعه نمی رسد
ایالات مشهوره اش چهارده ایالت است

بموجب تاریخ در عهد (گزرسیس) که در ایران مشهور به
اسفندیار است اختیار همه این دریاها با دولت ایران بود . چنانکه
در موقع جنگ با یونان سیصد فروند کشتی جنگی از ایران بدریای
داردانیل حرکت کرد

در تاریخ یونان است که گزرسیس دو ملیون قشون به یونان
کشید (شاید این قول اجماع باشد) چون سپاهیان او خواستند از
بغاز داردانیل عبور کنند گزرسیس فرمان داد که جبری بسازند .
چونکه آن جسر تمام شد طوفان و انقلابی پدید شد و آن جسر بر
اثر جسارت طوفان غرق و منهدم گشت

اسفندیار غضبناک شده تازیانه خود را بر گرفت و بر سر جسر
آمده هر دم تازیانه را بر آب میزد و فریاد می کرد که ای دریای
دیوانه آقای تو تو را تنبیه میکند تا دیگر باره چون دیوانگان دهن
نگشائی و جسورانه جسر ما را نبلمی . سپس جمعی از نجاران و حداد
و عمله جات را بر لب دریا سر برید و فرمان تجدید جسر داده

بفاصله کمی پل محلی ساختند و تمام فشون [۱] از آن عبور کردند از این جمله معلوم شد که دریا نوردی ایرانیان در قدیم از چه قرار و تا چه حد بوده و در اکثر دریاها خصوصاً دریا های مشرق مالکیت و یا تصرفاتی داشته اند اما ایران امروز مالک نیست و یک کشتی بر روی این دریاها ندارد این اولین وسیله بدبختی و سرمایه تنزل و انحطاط ایران شده

حال بیابیم بر سر بندر انزلی

این بندر انزلی يك بندر کوچکی است بر لب دریای خزر که خیلی قابل استفاده و ترقی است بشرط آنکه ایران از خودش کشتی هایی بر روی این دریا داشته باشد نه مثل حالا که زحمت بندرچی ها زیاد و فوائدش در واقع عاید دیگران میشود در صورتیکه حالت این بندر چنین باشد دیگر حالت بنادر عباس و بوشهر و محمره معلوم است که چگونه است

شاید قسمت کسی از قصر های پترسبورک از عایدات بحر خزر معمور است اما قسمت های عمده ای از پارک های لندن از برکت خلیج فارس و خلیج عمان معمور و محل تفرج اهالی آنجا شده باشد

این بندر انزلی در کنار همان دریاست که حاجی میرزا اقا سی بسبب شوری و تلخی آبش کام دوست خود دولت روس را تلخ نخواست و قیمتی بر آن آب شور و تلخ نگذاشته و آن را بدوست خود بخشیده

یکی از خصائصی که در وقت ورود بانزلی دیده شد و در نظر ما خیلی عجب و قابل تماشا آمد طرز قابق رانی حمال های آنجا بود در يك رو و خانه مرداب که ملحق است بدریا

قایقهای بزوی در اجا است که طنابهای بلند دارد . ان قایقها پر می شود از بار و مسافر انگاه طنابها را از طرف خشکی برکنف و کمر حمالان بسته انها مانند اسب کاری قایق را می کشند و گاهی که خسته میشوند برای هیجان اعصاب خود وهم زور شدن يك ذکری را شروع کرده بان ذکر که شبیه بسرود های مهیجۀ قشونی است هم اواز و همزور شده قایق را بکار می برند نظیر این قایق رانی را در هیچ جا ندیده بودم و بعد هم ندیدم الا در عربستان که شبیه این حمالی را در حمالهای عرب برآ و بحرأ مشاهده کردم و دانسم که ایرانیان از انها یا انها از ایرانیان اقتباس کرده اند و قتیکه ما بران قایقها سوار شدیم يك تفرج مخصوصی بود که نظیر ان تفریح برای ما کمتر اتفاق افتاده بود

طول این رودخانه مردابی چندان کم نیست . شاید بیش از دو میل بلکه قریب سه میل مسافت است که این قایقها را انطور بکنف و شانه بکار میکنند

نظیر این تفریح برای ما کم و خانمش هرگز واقع نشده بود و بعد هم نشد اما برای من یکمرتبه در ایتالیا اتفاق افتاد که درشکه مرا حمالها می کشیدند زیرا در ایتالیا اغلب درشکه ها را ادم می کشد

چونکه اسب کم است و ادم بیکار خیلی زیاد است . و قتیکه من در درشکه نشستم و يك ادم چابکی ان را بدوش کشیده مثل اسب بنای دویدن گذاشت مرا خنده گرفت و به قدری این تفرج من کامل بود که از قایق کشتی حمالهای انزلی بیشتر تفرج داشت و چندمرتبه از ملکم و ماداش یاد کردم هر قدر تعریف کنم از چابکی ادمهای درشکه کش ایتالیا باز حقیقت ان حالت را نمی توانم مجسم کرد

راستی مثل اسب میدوند و نه تنها من بلکه هر کس ندیده برای اولین دفعه که سوار می‌شود و يك آدمی را بردوش اسب می‌بیند پیخود به خنده میافتد و طبعاً تفریحی برایش حاصل میشود

این را برای ان گفتم که خواننده کمان نکند که دگر ژانك يك ادم بیرحم و خود پسندی است که رنج و زحمت آدمهای بد بخت را که باین زحمت نان میخورند وسیله تفریح میداند

نه من این را وسیله تفریح ندانسته باطور ادبها به نظر حقارت نظر نمیکنم بلکه انها را بمراتب شریفتر میدانم از کسانی که در محلهای راحت می‌نشینند و برای مردم نقشه می‌کشند و از دسترنج ان قسمت آدمهای زحمت کش استفاده می‌نمایند. خواه از مجرای دین سازی و حیل مذهبی باشد و خواه از مجرای پلتیک و سیاست باقی بشرط آنکه دین حقیقی بی الیش از تصنع و عوام فریبی و دروغ باشد و مروج ان در مقابل ترویجات خود پول نخواهد و هم چنین سیاست يك سیاست عادلانه بی ثقل و طمع باشد

خلاصه تفریحی که گفتم فقط برای این بود که نظیر ان را ندیده بودم و الا باطناً دلم بر قایق کشهای انزلی و درشکه برهای یطالیائی سوخت و خیلی ناخوشنود بودم که همجنس من در زحمت باشد برای اینکه من براحات بسر منزل مقصود برسم

* (ساس) *

تلافی تفریح روزانه‌ها را شبانه ساسهای انزلی در آورده اند من سالها اسم ساس را شنیده صورت و سیرت ان را ندیده و دم تا اولین شبیکه بانزلی رسیدیم

شبهه‌ای نیست که اگر يك همچو بندری در ممالک غرب باشد قدر اینیه عالیه دران ساخته می‌شود که اگر ده هزار مسافر وارد

شوند بیمنزل نمی ماند و از طرفی بقدری مواظبت در تمیزی منازل می شود که هر قدر تخته های آن مستعد برای تولید ساس باشد محلی در توالت و تناسل نمی یابد

(شاید قدری در این سخن اجحاف و زیاده روی شده باشد زیرا در اروپا هم در بسیاری از هتلها ما ساس خدا نشناس را پدیدترین صورتی دیدیم)

اما در انزلی منزای که قابل سکونی باشد نیست اغلب مردم در کاروانسرا های خیلی کثیف منزل میکنند

یکی دو منزل است که بنام هتل مشهور است و خارجیها منزل میکنند اما آنها هم يك کمی بهتر از کاروانسراست

ما باملکم و خانمش در هتلی وارد شدیم که اهالی انجانرا مهمانخانه روس می گفتند . از وضع خوراك و مشروبات ناراضی نبودیم اما همین که شب شد و هر کس بر تخت خواب خود قرار گرفت پیش از یکساعت نکذشت که صدای هر يك بناله بلند شد

هر کس از دیگری میپرسد این چه جانوری است که مرا آتش زد ؟ آن دیگری میگوید مثل دانه عدس است . این يك می گوید چه بوی بدی دارد . آن دیگری می گوید دست بر آن نتهید که فوری متلاشی شده لباس و رخت و تخت شمارا کثیف و بدبو میسازد

در میان همه من قسمی آتش بجان بودم که قدرت بر ناله و شکایت هم نداشتم . در اطراف خود هیاهو منحوسه ان موزیها را میدیدم و قدرت بر محو و اضمحلال انها در خود نمیدیدم و بیشتر از بوی بد و خون کثیفشان متنفر بودم . و اینرا هم ناگفته نگذارم که در شب اسم ان را نداشتم و باین واسطه خیلی مرعوب شده بودم که شاید اینها ما را خواهند کشت صبح که از هتل چی پرسیدم گفت

اینها را در اینجا و طهران ساس بلویند و در هر شهری نامی دارند
مثل آنکه در همدان آن را جورجو می گویند و در اصفهان و اطراف
آن سرخك گویند و در عربستان تخته کنسی و بعضی جاها تخته
پیتی گویند

بالجمله بعد از آنکه بکتاب رجوع کرده ترجمه حال آن جانور بد
گردار را شناختیم از خوف و هراس بیرون آمدیم و دانستیم که با
انهمه اسم و رسم عرضهای ندارد و با همه شهرت جز کثافت و تعفن
و اذیت موقت بهره ای از وجود ندارد در ضمن اینکه هتل چی برای
ما اسامی این نابکار را می شمرد من بخانم نظر کرده خنده کنان گفتم:
عربی کربه ندیده بود وقتی کربه ای را دید که مدوس و قشنگ
است و هر کسی آنرا با سعی صدا میکند. گمان کرد که خیلی پر قیمت
است لهذا یکی را از خانه ای دزدیده در توبره نهاد و بزحمت تمام
از آن شهر بشهر دیگر برده خواست بفروشد اتفاقاً در آنجا کربه زیاد
و مردم از دست آنها در امان بودند چون بی بازار برد مردم بازارش
پرداخته گفتند تحفه برای ما آورده ای هزاران از این متاع را هر
کس بخواهد ما بصفه میدهیم بالاخره دید در هیچ جا و نزد هیچ
کس این متاعش قریب ندارد لهذا آنرا بر زمین زده فریاد کرد که
اگر میدانستم تو با این همه اسم اینقدر بی قدر و قیمتی هرگز بتو
نگاه نمی کردم بلکه سعی میکردم که يك اسم تو را هم بلد بشوم
حال من هم اگر میدانستم ساس اینست سعی میکردم که يك
اسم آنرا هم یاد نگیرم تا چه رسد اینکه این مسیو میخواهد همه اسامی
آنرا بما تعلیم دهد

از این سخن من خانم بخنده و هتل چی كوك شده حرف
خود را برید با حالت بور از بر ما رفت و فهمید که ما خیلی از این
مهمانخانه و میهمان پذیریهای او دلتنگ شده ایم

زنان ایران

اگرچه در بادکوبه برای زنهای مسلمان آزادی نیست بلکه از ایرانیها هم در تقید بحجاب زنهای مقید ترند. اما در بادکوبه بسبب معاشرت با روسها کمتر زنان مسلمین را در کوچه و بازار دیدیم و بعلاوه در فکر این نبودیم که کیفیت حجاب آنها را تشخیص دهیم لهذا این قضیه تخصص یافت بایران و اواین نقطه‌ای را که با زنان ایرانی در بازار مواجه شده کوچکی شهر و کمی اتباع خارجه ما را طبعاً به تماشای همه عوائد ایران و بالاخص حجاب زنان دلالت می کند این بندر انزلی است

لباس زنان ایران باستانیهای طهران که قدری بهتر است و باستانیهای ایلدات که حجاب ندارند در باقی شهرها از قرار قبیل است :

اولاً يك نوع جامه تنك چین داری که نام آن چاقچور است که پیای خود میکشند و بند انرا بر کمر می بندند و انجامه از پشت و کف پا را گرفته تا کمرشان را میپوشد این جامه مخصوص بازار و کوچه است که باید بر روی جامه‌های معمولی بپوشند

ثانیاً يك پارچه بزرگی سیاه که از فرق سر تا پشت پارامی گیرد بر سر می اندازند و بند انرا هم بر کمر می بندند که مبادا باد ان را بطرفی افکنند و عضوی از اعضای آنها پیدا شود اسم این پارچه چادر است و اینهم باید بر روی لباسهای معمولی و اضافه بر آنها باشد .

ثالثاً يك پارچه نازکی که دارای چشمه چشمه ها است بر صورت می بندند و این پارچه در ممالک اسلامی بشکلهای متنوعه و رنگهای مختلفه و اسم های عذیده دیده شده . در انزلی سفیده انرا دیدیم که ان را رو بنده می گفتند در طهران هم سفید که رو بند

است و هم مشکى که اسم آن نقاب یا پیچه است دیدیم و نقاب یا پیچه بهتر از روبنده است و زحمت زنها در دیدن جلوی پا و نفس کشیدن کمتر است :

در بلاد عرب هم چند قسم است که در بعضی از آنها ترکها اشتراك دارند و در بعضی بخردشان از قراریکه يك ایرانی برای من تعریف کرد نه تنها باز بودن روی و بدن زنان در نزد ایرانیان قبیح است بلکه باید لباسی را که زیر چادر پوشیده اند کسی نبیند و تنها محارم آن زن در خانه شان با زنان دیگر در جاهائی که مرد نباشد آن جامه های الوان را ببیند . هر چه از این حدود تجاوز کند مخالف رسوم است . این زنها وقتیکه بیرون می آیند خیلی زحمت دارند برای راه رفتن و نفس کشیدن اینست که اگر بيك کوچه خلوت رسیدند ارزومندند که روبنده را بالا زده قدری تنفس کنند

خلاصه سختی این موضوع نه بدرجه ایست که بتوانم باین مختصری تفهیم کنم .

عجب در اینست که من در ابتدا کمان میکردم که زنان ایران باین فشارها ناراضی و آزادی خود را مشتاقند

ولی بعد از تحقیق دانستم که خیلی کمند آن هائی که از زوی آزادی دارند . بلکه اکثر شان این رویه حجاب را دوست دارند و این آداب يك عادتی است که جزو طبیعت آنها شده و با مخالف آن مخالفت می کنند

در افغانستان از قرار مسموع این مسئله حجاب خیلی از ایران سخت تر است بدرجه ای که زنان در همه عمر از خانه بیرون نمی آیند مگر در هیبا از راههای خلوت

من خیلی میل داشتم بدانم آیا این طرز حجاب و این عادات و

اداب کاملاً جزو اساس اسلام است یا نه ؟

کشیشهای ما ان را نسبت با اساس اسلام شناخته تنقیدات بسیار کرده اند کتباً و شفهاً ولی اصافاً این طور نیست و من بعد از تحقیق داستم که در ابتدای اسلام يك مسائل ساده بسیطی دره واقع مخصوصه ای جریان داشته است و کم کم اهل اسلام ان را نزرک و غلیظ کرده اند و بمرور ایام باین مقام رسیده و با تبادلاتی چند این صورت را بخود گرفته است ترکها عقیده دارند که این عادات در ایران قدیم بوده و بعد از نفوذ اسلام قوت گرفته و از ایران سرایت بسایر ممالک اسلامی خصوصاً ترکیه کرده است ولی ایرانیان این قضیه را کلاً تصدیق ندارند و حجاب را مخصوص اسلام و اسلامیت میدانند

باری برای دانستن این موضوع مباحث بسیاری لازم است که عجاله ما را مجال ذکران نیست. همین قدر میگویم که من دام بر حال زنان سوخت که بهیج وجه ازای ندارند و بیشتر از این حیث متأثر عدم که میل بازادی هم ندارند [این اظهارات یکفر امریکائی است و طبعاً مربوط بعقاید شخصی ما نیست .. ایتی]

ایا ما اگر بخواهیم در امریکه حجاب بر روی زنان خود بگذاریم ممکن است ؟

اگر هم ممکن باشد پس از کشمکشها و زدو خوردها و جنجه و جنایتهای بسیار و اخر هم بسیاری از زنان هستند که بر عادت خود باقی مینمانند و یا مهاجرت مینمایند

بعقیده من حجاب برداشتن از زنان ایران و افغان عیناً مثل حجاب گذاشتن بر زنان امریک و اروپ است که اگر محال نباشد افلاً صعب الحصول است يك نکته دیگر در اینجا بگوئیم و باین عنوان

خاتمه دهیم :

من خیال میکنم که پیدا شدن حجاب در ایران بلکه در اکثر ممالک شرق بر اثر عشق های مفرطی بوده که غالباً الوده شهوت شده زیرا بتجربه دانسته ام که شهوت شرقیان از غربیان خیلی بیشتر است يك شخص ایرانی وقتیکه بممالک ازاد میرسد بمراتب بیش از مردان آن مملکت مایل بمعاشقه و عیش و عشرت و معاشرت با زنان است بطوریکه شاید از همه کاری باز میماند . اگر برای تحصیل رفته باشد غالباً تحصیلات او ناقص میماند بعلمت اینکه اغلب اوقات او صرف کار های دیگر شده و آن کارها نه فقط وقت او را گرفته بلکه در وقت حاضر کردن دروس هم فکرش بجنبش معشوقه است و این فکر خالی از ضرر نیست برای دروس او و اگر برای تجارت آمده ما حاصل تجارت خود را صرف عیش و عشرت می کند چنانکه هنوز شنیده نشده است که يك ایرانی بلکه شرقی توانسته باشد که بر اثر تجارت خود در ممالک ازاد غرب ملیونر شده باشد و اگر برای مصالح سیاسی آمده باشد بسا باشد که مصالح سیاسی مملکت خود را بیک مادموازل قشنگ مبادا کند و بکلی از خیر ملت خود صرف نظر کند بلکه فراموش نماید که برای چه مقصدی آمده و ممکن است که اگر مادموازل مملکت او را بخواند بی دریغ همه مملکت را بخال هندوی او می بخشد اگر چه این حالت در بعضی از سیاسیون غرب هم وجود داشته و دارد ولی در شرقیان شدید تر است چنانکه قضیه زن پرستی ناپلئون معروف است . فقط فرانسویها عیبی که بر او گرفته اند همین بود که در مقام معاشقه خود داری نداشت چنانکه يك بوسه از بازوی ملکه المان گرفته در مقابل آن اجازه داد که دوازده هزار قشون المان وارد سرحد فرانسه شود . باین واسطه يك خسارت مهمی متوجه فرانسه شد باری این دلباخته گی در مقابل

محبت زنان در شرق بیشتر از غرب است و این بزرگترین عیب است برای مرد خصوصاً مردان سیاسی، من خود يك جوان عیاش هستم. یکنفر از اعضای عامله اداره عشق و معاشقه هستم. یکنفر دیپلمه مدرسه محبت بلکه زن پرستی شمرده می شوم اما نمی توانم از حق گوئی بگذرم و با اینکه سیاسی هم نیستم باز اعتراف دارم که نمی توان مصالح سیاسی شخصی یا ملی را فدای دوستی زنان و دختران کرد و لو محبت و عشق در اعلی درجه باشد مردان سیاسی، بزرگان کشور، سلاطین، شاهزادگان ذی نفوذ و بالاخره زمامداران يك ملت باید از زن پرستی بلکه همه کارهای زنانه آزاد باشند. هر کدام اینطور باشند ناچار مردانه برای ملت خود کار می کنند والا معاشرت زیاد باز آنها طبعاً حالت زنانه در انسان تولید می کند. و حالت زنانه جز رنگ و بو و مغازه و زینت و رقت قلب و راحتی و آرامی چیز دیگر نیست.

راجه های هند هنگامی رو بانحطاط نهادند که دائماً میل به معاشرت زنان داشتند حتی حرکات زنانه را بقدری دوست می داشتند که تقلید از آنها می کردند چنانکه در بعضی از مؤلفات و کتب مشرق زمین خوانده ام که در این اواخر شخص راجه یعنی پادشاه هند هر چند سالی یکمرتبه زن می شد و حامله می گشت و نه ماه در خانه نشسته شکم خود را پیارچه هائی می بست و بزرگ نشان می داد بطوری که گویا حامله است و ماه بماه بر بزرگی آن می افزود تا ماه نهم که داد و بیداد و اه و ناله زائیدن از او سر می زد و روزانه دیگر شکم را کوچک نشان داده طفل مصنوع قنطاق پیچیده را نمایش می داد و چند روزی در بستر خفته سپس بحمام رفته از این رنج مصنوعی خلاص می شده و بر سریر سلطنت نشسته ثانیاً زمام حل و عقد را بدست گرفته

برسیدگی امور می پرداخت

می خواهم بگویم از همان اوقات که راجه ها خود را حامله نشان دادند دیگرانهم بفعل و انفعال پرداخته آنها را حامله کردند و در خانه و لانه و بناء و وطنشان تصرفات مالکانه بکار بردند

پس مردان سیاسی نباید زن دوست باشند و نه بکارهای زنانه دست بزنند عجلاله این موضوع را خاتمه می دهیم و شاید از مقالات آتیه من خوانندگان بفهمند که بچه مناسبت از حالت زن پرستی و تقلید بکارهای زنانه تنقید کرده در این ابتدای ورود ایران این سخن را بیان می کنم

اری این سخنان من با حالت پادشاه کنونی ایران ناصرالدین شاه يك مناسبتی دارد و کمان می کنم که بهمین واسطه ویری نکند که امور سلطنتی ایران صورت دیگر بخود بگیرد بطوری که هیچ اقتداری جلوان را نگیرد

هر وقت در ایران تغییر رژیم شروع شود . هر وقت ملت ایران بیدار شوند اگر از روی علم و بصیرت باشد و از راه خودش وارد شوند باید آن روز را روز اول حیات ایران یا تولد آن و یا اقلا تجدید آن شمرد

ایران مستعد برای ترقی است و من ارزو دارم که مثل امریکا بیدار شود یعنی در سایه علم و معارف بتواند ازادی خود را بدست آورد و از زیر سایه خدا بیرون آمده پیای خود بایستد

رشت

از بندر عزیزت رشت کردیم رشت شهر بزرگی است . خیلی منفعت خیز است

جنگلهای اطراف رشت و زمینهای حاصل خیز زیادی که در

ان حدود است باب باران مشروب می شود منافع قابل توجهی با اهالی
انجا می رساند

همده محصول رشت برنج است و ابریشم و توتون ، آب و
هوای انجا برای زراعت چای هم خوبست ولی تا کنون دایر نشده.
پنبه هم زیاد است خلاصه شهر پر نعمتی است اما خوب اداره نمی
شود و بواسطه اینکه معلم و مربی ندارند و دولت هم در فکر ترقی
ملت نیست اینست که بسیاری از مواهب طبیعی است که بهدر می رود.
اهالی رشت از سایر شهرها نزدیکترند با ادب معاشرت با خارجی ها
و خصوصاً بخوی روسی ها خیلی نزدیک و هم خوینند یکمهما خانه بتازای
روسها در سبزه میدان رشت دایر کرده اند برای اتباع خارجه که
نسبتاً خوب است و ماهر سه با اکبر نوکرمان بان مهمان خانه وارد شدیم

مهمان نوازی

باید دانست که قطع نظر از بعضی عادات که بنظر ما امریکائیان
و اروپائیان خوب نمی آید بسیاری از اداب پسندیده است که در ایران
یش از همه جا معمول است از قبیل مهمان نوازی و مساعدت بفقراء
و غیره

عادات مدهوده ایران نیز بر دو قسم است . بعضی از ان ها
فی الحقیقه مدهوم است و ان ها را ایرانیان قدیم دارا نبوده اند و اینک
هم جزو عوائد نژادی ایران نیست بلکه از سایر اقوام سرایت بایران کرده
بعضی دیگر هم ممکن است فلسفه خوب برایش پیدا کرد و
می شود گفت بدانها بد نیست بلکه بدی ان نسبت بعوائد غریبه است
یکی از فلاسفه می گوید اساساً خوبی و بدی امری نسبی است
و حقیقتاً وجود خارجی ندارد . مثل اینکه نزد قومی با سر برهنه
نشستن گمال بی ادبی است (از قبیل ایرانیان که خیلی بد می دانند

نزد قوم دیگر با کلاه وارد مجلس شدن دلیل بر بی ادبی و بی تربیتی است (از قبیل اروپائی ها و امریکائی ها) و این بسی واضح است که ذاتاً هیچ یک از این دو کار دارای مقام حسن و قبحی نیست و متضمن ضرر و منفعتی نه . بلکه این خوبی و بدی نسبت بنظریه اقوام و اشخاص است و بر حسب عادت خود آن را تنقید یا تمجید می نمایند .

از این مقدمات که ذکر شد مقصودم این است که بسیاری از عادات ایرانیان است که ما در غرب شنیده ایم و آنرا نپسندیده ایم اما همین که انسان چندی در ایران ماند با اثر آن ها خو کرده طبیعتاً تصدیق می کند که آن عادات بد آنها دارای قبایحی نیست بلکه بسته بنظریه نقاد است که چون ازرا مخالف عادات جاریه بین ملت خود ببیند تنقید می نماید و شاید هزاران عادات خوب هم در آن قوم می بیند اما چون بان خو نگرده در صدور نیست که محسنات آنرا بیان کند خصوصاً که طبع انسان بتنقید و تکذیب اشتهار است تا تعریف و تمجید (کاش چنین نبود)

یکی از بزرگان می گوید . اگر انسان بر کیفیت خلقت آگاه شود هیچ چیز را بد نمی بیند و ابتدا تنقید از کسی و چیزی نگردد احدی را بر هیچ کار ملامت نمی کند

(نکارنده گوید این مضمون در یکی از احادیث صحیحه اسلامی است و شاید دکتر ژاک هم از کتب اسلامی اخذ کرده است مضمون حدیث اینست : او يعرف الناس كيفية الخلقه لم يلم احد احدا)

باری عادات خوب و بد بعلاوه اینکه نسبی است در همه جا هم وجود دارد . و ما در این کتاب خود بقدر مقدور هر دو را بیان خواهیم کرد

یکی از عادات خوب ایرانی همان نوازی است . این خوبی چندیده بقدری در ایران زیاد است که حتی با این همه عصبیت مذهبی که دارند و همه مردم را خوب ندانسته هر کس که بر مذهب ایشان نیست او را نجس و کافر شمرده از معاشرتش اجتناب می کنند . باز در موقع مهمان نوازی خیلی مراعات می نمایند و شاید در بعضی قبائل و ایلیات که عادت مهمان نوازی مثل حدود مذهب کم کم بدرجه عصبیت رسیده است چندان طرفداری مهمان را لازم می شمردند که در راه او بمخاطره می افتند و دست از طرفداری او بر نمی دارند اگرچه آن مهمان خارج مذهب هم باشد

حتی می گویند که ائین گذار ما توصیه فرموده است که مهمان کافر را نیز احترام نمائید (مقصودش حدیث : اكرموا الضيف ولو كان كافرا : می باشد)

در بعضی ایلیات و دهات ایران نان را بقیمت فروختن يك عیب بزرگی است که اگر کسی مرتکب شود در بین همکنان تنگین است و طرف ملامت واقع شده او را بنان فروشی سرزنش می نمایند
نکارنده گوید هنوز این عادت در ایلیات مثل پشتکوه و کلهر و کردان و بعضی ایلات فارس معمول است ولی بحالت قدیم مانده است که بگوئیم ابتدا از شخص وارد در مقابل آنچه که خورده است عوض نمی خواهند

بلکه عوض هائی باضعاف مضاعف متوقعند بلباس سوغات و تعارف و غیره و اگر کسی اداء نکند بدون مطالبه پول نان بصورت های دیگر از او عاید مینمایند . باستثنای رؤسا و شرفای ایشان . اما در قدیم چنین نبوده است و فی الحقیقه از واردین در ایلات مجانباً پذیرائی میشده و این عادات در اعراب امروزه بیشتر بر قرار و

حکمه فرماست چه که انرا از اصول عربیت میدانند شیخ بهائی در کشکول خود میگوید :

ان عراقی بیشتر قابع و شیر
 نا کهان قومی از ارباب قبول
 ان عرب خواست به مهمانیشان
 روز دیگر بگرم داری نشست
 عذر گفتند که باقیست هنوز
 گفت حاشا که ز پس مانده دوش
 میهمانان چو نوالش خوردند
 دست احسان ز گرم بگشادند
 خواست نیزه بکف و بدره بدوش
 کی خسیسان دیانت پیشه
 بدره خویش ز من بستانید
 ور نه تا جان بود اندر تنتان
 بود میهمانیم از بهره گرم
 شاید در نقل این اشعار بواسطه حاضر نبودن کتاب اندک تحریف
 یا تنقیصی در یکی دو شعر ان شده باشد لهذا اگر قارئین محترم
 اندک اختلافی دیدند خورده نگیرند .

(ایتی)

خر سواری

پیش از آنکه وارد ایران شوم سوار شدن بر خر را نوعی از تفریح میشناختم زیرا در امریکا فقط برای تفریح و بازی گاهی در جنگلها و صحراها کسی بر خر سوار میشود و خود من یکی دو دفعه با رفقایم در ان بازیگاه ها بر خر سوار شدیم و از جست و

خیز و عرو نیز ان یکنوع تفریحی داشتیم و کاهی میافتادیم و غالباً هم بر خر برهنه سوار میشدیم این بود که تصور نمیکردم که در یک مملکتی الت نقاله ان مملکت از طایفه خر باشد و اگر از خر تجاوز کند قاطر و شتر خواهد بود . این را فقط در ایران فهمیدم و چنانکه از مقالات اتیه دانسته شود اینقدر در ایران خر سواری و شتر سواری کردم که بکلی حالت تفریح را فراموش کرده ارزومی کردم که باینگونه تفریح خاتمه داده شود بطوریکه نام انراهم نشنوم زیرا در ایران تا کنون هنوز اسم خط آهن و شمندفر را هم اکثری ندانسته اند و صحبت از شمندفر و ترن که انها ماشین میگویند یکی از صحبت های اشرافی است که علماء و دانشمندان و سیاسیون انها ازان صحبت کرده هر کس ذراینباب بیشتر اطلاع دارد از دانشمندان شمرده میشود . میگویند که روسها خیال دارند راه بین طهران و شاه عبدالعظیم که از قصبه جات اطراف طهران است خط آهن بکشند ولی هنوز شروع بکار نکرده اند

اتومبیل که ابداً ذکرش هم در ایران نیست . اسب خیلی زیاد است و اسب های خوب در ایلات ایران بسیار است — در عوض دستگاه کالسکه و درشکه کم است و منحصر بشاه و وزراء و اعیان مملکت است .

« بلی دکتور ژانک نمیداند که ما از زیاد داشتن الاغ محتاج راه آهن نیستیم چنانکه شاعر ما میگوید :

غریبان از بی خری محتاج راه آهنند

ما که خر داریم مارا باخط آهن چکار

(ایتی)

خلاصه این است که مسافرت عمومی ایران بالاغ و مسافرت